



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۱۰/۱۱

م. اسحاق نگارگر

این روزها بازار انتخابات پارلمانی گرم است

نفع زین بازار نتوان بُرد بی جنسِ فریب
ای که سود اندیشه ای سرمایه کن تزویر را

این روزها بازار انتخابات پارلمانی گرم است و همه با متاعی که دارند وارد این بازار گرم می شوند و پروگرام و برنامه و مرامنامه می نویسند و هر یک چنانکه گویی با حق یک صدای خشک و خالی که دارند این دشت بکوا و مارگوی افغانستان را به بهشت تبدیل می کنند.

من وقتی این سر و صداهای متضاد و متناقض را می شنوم به یاد فریاد های فروشندگان تبنگ به سر و خُرده فروش می افتم که یکی ده دانه کاهو را در سید داشت که آفتاب گرم ماه جوزا و سرطان آب بدن آن کاهو ها را چنانکه جنگ و کولرا دست به هم داده آب بدن کودکان یمنی را خشک کرده است، خشک کرده بود ولی پسرک کاهو فروش پیهم فریاد میزد:

"ببری که عجب بره کاهوست!"

و یا دیگری که در تبنگ چند کوک سلطان داشت بعد از هر دو سه دقیقه فریاد میزد:

"ببری که به ذاتِ خدا عجب کوک سلطان های تازه و شیرین است!"

و اما یکی خوب یادم است شلغم و زردک می فروخت فریاد میزد:

"ببری که مه میگم او که خرید هم پشیمان اس و او که نخرید هم پشیمان اس"

در صدای او نوعی صداقت موج میزد که اگر کسی این شلغم و زردک ارزان را نخرید پشیمان است و اگر خرید جنسی را نمی خرد که از آن خیر ببیند و باز پشیمان است این جا در سرزمینی که فقر و بیکاری بیداد میکند، مردمش

هر چند روز بعد در بازار، مسجد و مدرسه گرفتار بم گذاری های انتحاری می شوند و جان می بازند و بالاخره در سرزمینی که مکتب هایش را در آتش جهل و تعصب می سوزانند هوا خواهان کرسی های دالر دار برنامه های خوشنما و رنگین می نویسند یکی می آید و فریاد میزند که:

" خط آهن را از کابل به نیویارک وصل میکنم "

دیگری می آید و می گوید:

"سرک های تان را از طلا و پوهنتون های تان را از الماس درست میکنم،

ولی یکی پیدا نمی شود که با نوعی صداقت ذاتی فریاد بزند:

" آن که رأی داد هم پشیمان می شود و آن که رأی نداد هم پشیمان می شود."

شما باری فکرش را کنید که اگر این دو وکیل که چراغ علاوالدین هزار و یکشب یا الف لیله و لیله را دارند از جن چراغ علاوالدین خواستند که خط آهن کابل و نیویارک را با هم وصل کند و سرک ها و پوهنتون های تان را هم از طلا و الماس درست کردند حالا شما تصورش را بکنید که بر روی همین سرک های طلا جوالی های بیچاره کراچی بدوانند و خر، گاو، گوسفند، شتر و یا آنانی که در گوشه سرک بند تنبان باز و دفع ادرار می کنند بر آن سرک های طلایی چه روزگاری را خواهند آورد!

و یا در آن پوهنتون های الماسی همان استادان نا وارد، همان افسانه های سر مگسک تکراری را برای هزارمین بار تکرار خواهند کرد. خلاصه این که وعده ها فراوان است ولی یکی هم برای این مردم ساده دل نمی گوید که ما گداهای سامره را در این کانون دالر سازی بفرستید تا شب و روز دالر شکار کنیم و چار سال بعد با همان دالر ها که اندوخته ایم خرده پول های دالر را به سوی شما نیز لول بدهیم که هم ما به مقصود برسیم و در دُبی و شارجه و الفیجره سرمایه گذرای ما کنیم و شما هم برای یک شب با چوچ و پوچ خود آری فقط یک شب غذای شکم سیر بخورید.

آخر اگر موضوع غیر از این باشد که من می گویم لطفاً برای من از معرکه دور بفهمانید که یک وکیل چه مقدار صلاحیت دارد و با فریاد های خشک و خالی و یگان جنگِ مشت و لگد چه گونه این برنامه های رنگین و نظر ربا را تطبیق کند. سزاوار است مردم به این هوا خواهان وکالت بگویند نه کابل را با نیویارک وصل کنید و نه سرک های ما را از طلا و الماس بسازید. فقط غم شکم های گرسنه و تن های بیمار ما را بخورید و دیگر هیچ یعنی آن خواجه می باشد که سعدی میگوید:

خواجه در بند نقش ایوان است

خانه از پای بست ویران است

فاعتبروا یا اولی الابصار. نگارگر ویزپ هالند ۱۱ اکتوبر ۲۰۱۸

